

## مختصری در احوال شیخ سعدی و چگونگی سخن او

شیخ سعدی نه تنها یکی از ارجمندترین ایرانیانست بلکه یکی از بزرگترین سخن سرایان جهانست در میان پارسی زبانان یکی دو تن بیش نیستند که بتوان با او برابر کرد و از سخنگویان ملل دیگر هم از قدیم و جدید کسانی که با سعدی همسری کنند بسیار معدودند در ایران از جهت شهرت کم نظیر است و خاص و عام او را می‌شناسند در بیرون از ایران هم عوام اگر ندانند خواص البته بزرگی قدر او پی برده‌اند با اینهمه از احوال و شرح زندگانی او چندان معلوماتی در دست نیست زیرا بدبختانه ایرانیان در ثبت احوال ابناء نوع خود بنهایت مسامحه و سهل‌انگاری ورزیده‌اند چنانکه کمتر کسی از بزرگان ما جزئیات زندگانش معلوم است و در باره شیخ سعدی مسامحه بجایی رسیده که حتی نام او هم بدرستی ضبط نشده‌است. اینک از احوال شیخ سعدی اظهار بیخبری می‌کنیم از آن نیست که درباره او سخن نگفته و حکایاتی نقل نکرده باشند نگارش بسیار اما تحقیق کم بوده است و باید تصدیق کرد که خود شیخ بزرگوار نیز در گمراه ساختن مردم درباره خویش اهتمام ورزیده زیرا که برای پروردن نکات حکمتی و اخلاقی که در خاطر گرفته است حکایاتی ساخته و وقایعی نقل کرده و شخص خود را در آن وقایع دخیل نموده و از این حکایات فقط تمثیل در نظر داشته‌است نه حقیقت و توجه نفرموده‌است که

بعدها مردم از این نکته غافل خواهند شد و آن وقایع را واقع پنداشته در احوال او  
باشتباه خواهند افتاد شهرت و عظمت قدر او هم در انظار مؤید این امر گردیده چون  
طبع مردم بر اینست که درباره کسانی که در نظرشان اهمیت یافتند بدون تقید بدرستی  
و راستی سخن می گویند و بنا بر این در پیرامون بزرگان دنیا افسانه ها ساخته شده که  
یکچند همه کس آنها را حقیقت انگاشته و بعدها اهل تحقیق بزحمت و مجاهده  
توانسته اند معلوم کنند که غالب این داستانها افسانه است.

حاصل اینکه در تحقیق از احوال شیخ سعدی نه گفته های خود او را باید تماماً  
مأخذ قرار داد نه با آنچه دیگران نقل کرده اند می توان اعتماد نمود و پس از موشکافیهای  
بسیار که این او را محققان بعمل آورده اند آنچه می توان از روی تحقیق گفت اینست  
که شیخ سعدی خانوادهاش عالمان دین بوده اند و در سالهای اول سده هفتم هجری  
در شیراز متولد شده و در جوانی ببغداد رفته و آنجا در مدرسه نظامیه و حوزه های  
دیگر درس و بحث بتکمیل علوم دینی و ادبی پرداخته و در عراق و شام و حجاز مسافرت  
کرده و حج گزارده و در اواسط سده هفتم هنگامی که ابو بکر بن سعد بن زنگی از  
اتابکان سلغری در فارس فرمانروایی داشت بشیراز باز آمده در سال ششصد و پنجاه  
و پنج هجری کتاب معروف ببوستان را بنظم آورده و در سال بعد گلستان را تصنیف  
فرموده و در نزد اتابک ابو بکر و بزرگان دیگر مخصوصاً پسر ابو بکر که سعد نام  
داشته و شیخ انتساب با او را برای خود تخلص قرار داده قدر و منزلت یافته و همواره  
بینان و بیان مستعدان را مستفیض و اهل ذوق را محظوظ و متمتع می ساخته و گاهی  
در ضمن قصیده و غزل ببزرگان و امرای فارس و سلاطین مغول معاصر و وزای ایشان  
پند و اندرز می داده و بزبانی که شایسته است که فرشته و ملک بدان سخن گویند بعنوان  
مغازله و معاشقه نکات و دقائق عرفانی و حکمتی می پرورده و تا اوایل دهه آخر از سده  
هفتم در شیراز بعزت و حرمت زیسته و در یکی از سالهای بین ششصد و نود و یک  
و ششصد و نود و چهار در گذشته و در بیرون شهر شیراز در محلی که بقعه او زیارتگاه  
صاحب دلانست بخاک سپرده شده است.

چنانکه اشاره کردیم سعدی تخلص شعری شیخ است و نام او محل اختلاف

می باشد بعضی مشرف الدین و برخی مصلح الدین نوشته و جماعتی یکی از این دو کلمه را لقب او دانسته اند و گروهی مصلح الدین را نام پدر شیخ انگاشته و بعضی دیگر نام خودش یا پدرش را عبدالله گفته اند و گاهی دیده می شود که ابو عبدالله را کنیه شیخ قرار داده اند و در بعضی جاها نام او مشرف بن مصلح نوشته شده و در این باب تشویش بسیار است.

در خصوص کشورهایایی که شیخ با آنجا مسافرت نموده علاوه بر عراق و شام و حجاز که ظاهراً مسلم است هندوستان و غزنین و ترکستان و آذربایجان و آسیای صغیر و بیت المقدس و یمن و افریقای شمالی را هم مذکور داشته اند و اکثر این مطالب را از گفته های خود شیخ استنباط کرده اند ولیکن چنانکه اشاره کردیم بهیچوجه نمی توان بدرستی آنها اطمینان نمود خاصه اینکه بعضی از آن گفته ها باشواهد تاریخی و دلایل عقلی سازگار نیست.

در باب ملاقات او با اشخاص و وقایع دیگر که از زندگانش نقل کرده اند همان شبهه ها می رود آنچه می توان باور کرد استفادۀ او از شیخ ابوالفرج بن جوزی (نوادۀ ابن جوزی معروف) و شیخ شهاب الدین سهروردی عارفست (که با حکیم معروف بشیخ اشراق نباید اشتباه کرد) و اینکه پدرش در خردسالی او وفات کرده و خود شیخ هم پسری داشته که درزندگی او جوانمرگ شده است و در خصوص این دو مصیبت در بوستان اشارات غم انگیز دارد و داستانی که در گلستان نقل کرده که در شام اسیر فرنگ شده (در جنگ های صلیبی) و یکی از آشنایانش او را خریده و دختر خود را بزنی باوداده مانعی ندارد که راست باشد و نیز از اشعارش برمی آید که رشته دوستی او با دو برادر معروف بصاحب دیوان یعنی شمس الدین محمد و علاء الدین عطا ملک جوینی وزیرای دانشمند مغول چنانکه گفته اند محکم بوده است و از کلمات شیخ پیدا است که بتصوف و عرفان اعتقاد داشته و شاید رسماً هم در سلسله متصوفه داخل بوده و نیز گفته اند محلی که امروز مقبره او و زیارتگاه اهل دل است خانقاهش بوده است مذهب رسمی و ظاهری او تسنن است و از بعضی از سخنانش استنباط کرده اند که اشعری است و از آنچه نقل کرده و از کلیه کلماتش برمی آید که اهل منبر

و وعظ و خطابه هم بوده است چنانکه کتاب بوستان و بسیاری از قصاید و غزلیات او بهترین مواعظ بشمار می رود.

اینست آنچه از زندگانی شیخ سعدی دانستنش برای دانش آموزان و عامه مردم لازمست کسانی که بخواهند بیشتر کنجکاو و بحث و تحقیق کنند باید بکتاب تاریخ و تذکره های شعرا مراجعه نمایند مقدمه آقای عبدالعظیم قریب گرگانی بر گلستانی که خود بچاپ رسانیده اند و همچنین «سعدی نامه» یا شماره ای از مجله ای که وزارت فرهنگ بمناسبت سال هفتصدم گلستان بتجلیل شیخ بزرگوار تخصیص داده و جمعی از دانشمندان در آن مقالات نگاشته اند بهترین وسایل تحقیق است.

\*\*\*

اما بیان چگونگی شیخ سعدی حق اینست که در وصف او از خود شیخ بزرگوار پیروی کنیم و بگوییم

من در همه قولها فصیحم در وصف شمایل تو اخرس

اگر سخنش را بشیرین یا نمکین بودن بستاییم برای او مدحی مسکینست و اگر ادعا کنیم که فصیح ترین گویندگان و بلیغ ترین نویسندگانست قولی است که جملگی بر آنند اگر بگوییم کلامش از روشنی و روانی سهل ممتنع است از قدیم گفته اند و همه کس می داند حسن سخن شیخ خاصه در شعر نه تنها بیانش دشوار است ادراکش هم آسان نیست همچون آب زلالی که در آبگینه شفاف هست اما از غایت پاک و جودش را چشم ادراک نمی کند ملامتش با خاطر مانند ملامت هوا با تنفس است که در حالت عادی هیچکس متوجه روح افزا بودنش نیست و اگر کسی بخواهد لطف آنرا وصف کند جز اینکه بگوید جان بخش است عبارتی ندارد از اینرو هر چند اکثر مردم شعر سعدی را شنیده بلکه از بردارند و می خوانند کمتر کسی است که براستی خوبی آنرا درک کرده باشد و غالباً ستایشی که از سعدی می کنند تقلیدی است و بنا بر اعجابی است که از دانشمندان پادوق نسبت باور دیده شده است پی بردن بمقام شیخ با داشتن ذوق سلیم و تتبع در کلام فصحا پس از مطالعه و تأمل فراوان میسر می شود جوانان و عوام هم از شعر سعدی محظوظ می گردند اما آنچه

پیردانشمند بشرط دارا بودن صفات لازم از آن درمی‌یابد چیز دیگریست و گفتنی نیست بنابراین از وصف سخن شیخ درمی‌گذریم و با اظهار عجز بگوشزد کردن بعضی نکات اکتفا می‌کنیم.

سعدی سلطان مسلم ملک سخن و تسلطش در بیان از همه کس بیشتر است کلام در دست او مانند موم است هر معنایی را بعبارتی ادا می‌کند که از آن بهتر و زیباتر و موجزتر ممکن نیست سخنش حشو و زواید ندارد و سرمشق سخنگوی است ایرانیان چون ذوق شعرشان سرشار بوده شیوه سخن را در شعر بنهایت زیبایی رسانیده بودند شیخ سعدی همان شیوه را نه تنها در نظم بلکه در نثر بکار برده است چنانکه نثرش مزه شعر و شعرش روانی نثر را دریافته است و چون پس از گلستان نثر فارسی در قالب شایسته حقیقی ریخته شده بعدها هر شعری هم که مانند شعر سعدی در نهایت سلاست و روانی باشد در ترکیب شبیه به نثر خواهد بود یعنی از برکت وجود سعدی زبان شعرو زبان نثر فارسی از دوگانگی بیرون آمده و یک زبان شده است.

گاهی شنیده می‌شود که اهل ذوق اعجاب می‌کنند که سعدی هفتصد سال پیش بزبان امروزی ما سخن گفته است ولی حق اینست که سعدی هفتصد سال پیش بزبان امروزی ما سخن نگفته است بلکه ما پس از هفتصد سال بزبانی که از سعدی آموخته‌ایم سخن می‌گوییم یعنی سعدی شیوه نثر فارسی را چنان دلنشین ساخته که زبان او زبان رایج فارسی شده است و ای کاش ایرانیان قدر این نعمت بدانند و در شیوه بیان دست از دامان شیخ برندارند که بفرموده خود او حد همین است سخنگوی زیبایی را و من نویسندگان بزرگ سراغ دارم (از جمله میرزا ابوالقاسم قائم مقام) که اعتراف می‌کردند که در نویسندگی هر چه دارند از شیخ سعدی دارند.

کتاب گلستان زیباترین کتاب نثر فارسی است و شاید بتوان گفت در سراسر ادبیات جهان بی نظیر است و خصایصی دارد که در هیچ کتاب دیگری نیست نثری است آمیخته بشعر یعنی برای هر جمله و مطلبی که به نثر ادا شده یک یا چند شعر فارسی و گاهی عربی شاهد آورده است که آن معنی را می‌پرورد و تأیید و توضیح و تکمیل

می‌کند و آن اشعار چنانکه در آخر کتاب توجه داده است همه از گفته خود اوست و از کسی عاریت نکرده است و آن نثر و این شعر هر دو از هر حیث بدرجه کمال است و در خوبی مزیدی بر آن متصور نیست نثرش گذشته از فصاحت و بلاغت و سلاست و ایجاز و متانت و استحکام و ظرافت همه آرایشهای شعری را هم دربر دارد حتی سجع و قافیه اما در این جمله بهیچوجه تکلف و تصنع دیده نمی‌شود و کاملاً طبیعی است نه هیچ‌جا معنی فدای لفظ شده و نه هیچ‌گاه لفظی زاید بر معنی آورده است هر چه از معانی بر خاطرش می‌گذرد بدون کم و زیاد ببهترین و جوه تمام و کمال بعبارت می‌آورد و مطلب را چنان ادا می‌کند که خاطر را کاملاً اقناع می‌سازد و دعاویش تأثیر برهان دارد در عین اینکه بهجت و مسرت نیز می‌دهد کلامش زینت فراوان دارد از سجع و قافیه و تشبیه و کنایه و استعاره و جناس و مراعات نظیر و غیر آن اما بهیچوجه در این صنایع افراط و اسراف نکرده است بخلاف بعضی از نویسندگان که بی‌جهت و بی‌تناسب عبارات خود را دائماً خواسته‌اند آرایش دهند و جز اینکه لفظ را افزوده و معنی را کاسته و سخن را کم مغز و رخو و ملالت‌انگیز یا مغلق و معقد ساخته‌اند نتیجه دیگر نگرفته‌اند چنانکه نویسندگان می‌شناسیم که ده سطر عبارتشان باندازه يك سطر معنی ندارد ولی شیخ اجل لطائف سخن را چنان بکار برده که گویی آن معانی را جز این لفظی نیست غالب عباراتش کلمات قصار و اشعارش مثل سایر است و این نیست مگر اینکه در کوچکترین و زیباترین عبارات بهترین و پرمغزترین معانی را پرورده است در ایجاز گاهی بدرجه اعجاز می‌رسد و کوتاهی لفظ را چنان خوش داشته است که در بعضی از عباراتش چون دقت شود بر حسب قواعد ناقص بنظر می‌آید اما باندازه‌ای محکم و دلپذیر گفته که غالباً ذهن متوجه این نکته نمی‌شود.

باری ستایش سخن سعدی چنانکه شایسته است صورت پذیر نیست و برای درک زیبایی آن جز اینکه بدوق احاله شود کاری نمی‌توان کرد کلمات قصارش را همه کس در یاد دارد از آن گذشته مثلاً در این عبارت تأمل کنید و ببینید آیا در قوه بشر است که از این محکم‌تر و کم لفظ‌تر و پرمعنی‌تر و زیباتر سخن بگوید می‌فرماید

«طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته ورعیت بلدان از نکاید ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب بحکم آنکه ملاذی منیع از قله کوهی بدست آورده بودند و ملجأ و مأوای خود کرده...» و می فرماید

«یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و لشکر بسختی داشتی لاجرم دشمنی صعب روی نمود همه پشت بدادند...» یامی فرماید «پادشاهی بدیده حقارت در طایفه درویشان نظر کرد یکی از آن میان بفرست بجای آورد و گفت ای ملک ما در این دنیا بجیش از تو کمتریم و بعیش خوشتر و بمرگ برابر و بقیامت بهتر» یا می فرماید «ابلهی را دیدم سسین خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر وقصیبی مصری بر سر کسی گفت سعدی چگونه همی بینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم گفتم خطی زشتتست که بآب زر نبشتت» یا می فرماید «ای پدر فواید سفر بسیار است از نزهت خاطر و جرمنافع و دیدن عجایب و شنیدن غرایب و تفرج بلدان و محاورت خلان و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب و معرفت یاران و تجربت روز گاران...»

\*\*\*

با اینهمه اعجاب که در حسن عبارت سعدی می کنیم لطف معانیش اگر از آن بیش نباشد کم نیست و در باره او از روی اطمینان می توان گفت از معدودی از سخن سرایانست که بهیچوجه لفاظی و فضل فروشی در نظر نگرفته و سخن نگفته است مگر برای اظهار افکار و معانی که در دل داشته است گلستان و بوستان سعدی یکدوره کامل از حکمت عملی است علم سیاست و اخلاق و تدبیر منزل را جوهر کشیده و در این دو کتاب بد لکش ترین عبارات در آورده است در عین اینکه در نهایت سنگینی و متانت است از مزاح و طیبت هم خالی نیست و چنانکه خود می فرماید داروی تلخ نصیحت بشهد ظرافت بر آمیخته تا طبع ملول از دولت قبول محروم نماند و انصاف اینست که بوستان و گلستان را هر چه مکرر بخوانند اگر اندکی ذوق باشد ملالت دست نمی دهد هیچکس باندازه سعدی پادشاهان و صاحبان اقتدار را بحسن سیاست و دادگری ورعیت پروری دعوت نکرده و ضرورت این امر را مانند اوروشن و مبرهن

نساخته است از سایر نکات کشورداری نیز غفلت نورزیده و مردم دیگر را هم از هر صنف و طبقه از امیر و وزیر و لشکری و کشوری و زبردست و زبردست و توانا و ناتوان و درویش و توانگرو زاهد و دین پرور و عارف و کاسب و تاجر و عاشق و رند و مست و آخرت دوست و دنیا پرست همرا با وظایف خودشان آگاه نموده و هیچ دقیقه‌ای از مصالح و مفاسد را فرونگذاشته است.

از خصایص شگفت‌انگیز سعدی دلیری و شهامتی است که در حقیقت گویی بکار برده است در دوره‌ی ترکتازی مغول و جباران دست‌نشانده‌ی ایشان که از امارت و ریاست جز کام و هوس رانی تصویری نداشتند و هیچ چیز را مانع و رادع اجزای هوای نفس نمی‌انگاشتند با آن خشم‌آوران آتش‌سجاف که با ایشان بقول مولانا جلال‌الدین بلخی حق‌نشاید گفت جز زیر لِحاف شیخ سعدی فقیر گوشه‌نشین حقایق را بنظم و نثر بی‌برده و آشکار چنان فریاد کرده که در هیچ عصر و زمان کسی باین صراحت سخن نگفته است و عجب‌تر اینکه در همان هنگام تنها بصاحبان اقتدار دنیا نپرداخته بلکه از تشریح احوال زاهد و عابد ریائی و قاضی فاسد و صوفی دنیا دار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفای نبوده و نظر بخیر خلق نداشته باشد خودداری نکرده است و عجب بصیرتی باحوال مردم و طبایع و افکار ایشان و اوضاع جهان و جریان کار روزگار دارد و باچه زبردستی در این امور نکته‌سنجی و دقیقه‌یابی می‌کند و چگونگی در هر باب رأی صواب را می‌یابد گویی شخص او مصداق همان هنرمند خردپیشه است که بقول خود او در این روزگار دو بار عمر کرده و تجربه‌آموز خسته و اینک تجربه را بکار می‌برد.

شیخ سعدی از بزرگان عصر خود مداحی کرده است اما مدایح او هیچ شباهت بستایشهای گویندگان دیگر ندارد نه تملق می‌گوید نه مبالغه می‌کند بلکه سراسر گفتارش موعظه و اندرز است و متملقان و گزافه‌گویان را سرزنش می‌کند و ممدوحان خود را بداد و دهش و مهربانی و دلجویی از فقرا و ضعفا و ترس از خدا و تهیه‌ی توشه‌ی آخرت و تحضیل نام‌نیک ترغیب و تحریص می‌نماید.

سعدی متدین و مذهبی بلکه متعصب است اما تعصب و تدین را هیچگاه

دست آویز آزارمخالفان دین و مذهب خود نمی‌سازد و جفاکاری بساییشان را روا نمی‌داند سراپا مهر و محبت است و خویش و بیگانه و دوست و دشمن را مورد رأفت و انصاف و مروت می‌دارد برآستی انسان دوست و انسانیت پرست است حس همدردی او با ابناء نوع بی‌نهایت است جز بمردم آزار و ظالم با همه کس مهربانست تا آنجا که سزای بدی را هم نیکی می‌خواهد رقت قلب و دلسوزی او جانوران را نیز شامل است با کمال تقیدی که بحفظ اصول و فروغ دین و مذهب دارد بزهد خشک و آراستگی صورت ظاهر اهمیت نمی‌دهد معنی و حقیقت را می‌خواهد صورت هر چه باشد.

همه این مزایا که برای سعدی برشمردیم اگر در یک کفه ترازو بگذارند کفه دیگر که با او برابری می‌کند جنبه عاشقی اوست وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته‌اند همه مطالب را ببهترین وجه ادا می‌کند اما چون بعشق می‌رسد شور دیگر درمی‌یابد هیچکس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به بیان آورده است عشق سعدی بازیچه و هوی و هوس نیست امری بسیار جدی است عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می‌گذرد و خود را برای او می‌خواهد نه او را برای خود عشق او از مخلوق آغاز می‌کند اما سرانجام بخالق می‌رسد و از اینروست که می‌فرماید عشق را آغاز هست انجام نیست در گلستان و بوستان از عشق بیانی کرده است اما آنجا که داد سخن را داده در غزلیاتست و آن از موضوع کلام ما بیرونست.

از آنجا که وجود سعدی بعشق سرشته شده احساساتش در نهایت لطافت است هر قسم زیبایی را خواه صوری و خواه معنوی بشدت حس می‌کند و دوست دارد سررقت قلب و مهربانی او نیز همین است و از اینست که هر کس بسا سعدی مأنوس می‌شود ناچار بمحبت او می‌گراید.

برای اینکه سخن را پیش ازین دراز نکنیم گوییم سعدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ نمونه کامل انسان متمدن حقیقی است که هر کس باید رفتار و گفتار او را سرمشق قرار دهد اگر نوع بشر روح خود را بتربیت این رادمردان

پرورش می‌داد دنیا که امروز جهنم است بهشت می‌شد آثار این بزرگواران خلاصه و جوهر تمدن چند هزار ساله مردم این کشور است و ایرانیان باید این میراث‌های گرانبهارا که از نیاکان بایشان رسیده است قدر بدانند و چه خوب است که هر ایرانی آنها را در عمر خود چندین بار بخواند و هر چه بیشتر بتواند از آن گوهرهای شاهوار ازبر کند و زیب خاطر نماید معلوماتی را که از آنها بدست می‌آید همواره یاد داشته باشد و بدستورهایی که داده‌اند رفتار کند که اگر چنین شود ملت ایران آن ملت متمدن حقیقی خواهد بود که در عالم انسانیت به پیشقدمی شناخته خواهد شد. باز برگردیم بکتاب گلستان و یکی دو نکته از گفتنی‌ها را که باقی داریم بگوییم و لب فرو بندیم از چیزهای توجه کردنی اینست که شیخ سعدی در گلستان نه تنها از کسی شعر بعاریت نگرفته است بلکه حکایاتی هم که نقل کرده گویا همه ابتکار خود اوست و جای دیگر اثری از آنها یافت نمی‌شود در باره حکایات بوستان نیز همین سخن را می‌توان گفت.

نکته دیگر اینست که پیشینیان ما گلستان را از بس دلکش یافتند بدست فرزندان خویش دادند و کم‌کم چنان شد که نخستین کتاب فارسی که هر کودک ایرانی بخواندش می‌پرداخت گلستان بود این عادت هر چند برای مآنوس ساختن اذهان بالفاظ و معانی پسندیده سودمند می‌شد ولیکن زیان‌بزرگ داشت و آن اینکه گلستان کتاب کودکان شده بود و چون هر کس در آغاز عمر آنرا می‌خواند بعدها خود را از خواندنش بی‌نیاز می‌پنداشت و حال آنکه از روی انصاف گلستان کتاب خردسالان نیست و شیخ اجل نیز برای آنان ننگاشته است و آن بهره که از این کتاب باید برده شود برای کودکان میسر نیست پس ما توصیه می‌کنیم که گلستان را بجز بعضی از قطعات که شاید بتوان مانند قطعات دیگر از کلمات فصحا از مواد قرائت شاگردان دبستان قرار داد بدست کودکان ندهند و درس و بحث و مطالعه و ازبر کردن آنرا برای دوره تحصیلی دبیرستانی بگذارند هنگامی که جوانان هم بمحسّنات لفظی آن بتوانند پی‌برند و هم از معانی‌اش استفاده کنند و عبرت حاصل نمایند. آخرین اندرزی که درباره سخنان شیخ شیراز برادران خود می‌دهیم اینست

که سعدی را سرمشق سخن‌گویی باید دانست اما تقلید نباید کرد که تقلید کردنی نیست هر کس هم خواسته است بمیدان تقلید سعدی برود شکست خورده است سخن را البته باید از سعدی آموخت اما هر نویسنده باید بروش خود برود و داستان زاغ و کبک را تجدید نکند.

در اثبات دعاوی که کردیم حق این بود که از سخن شیخ بزرگوار شاهد و مثال بسیار یاد کنیم اما چون این مقاله را مقدمه گلستان و بوستان قرار می‌دهیم سراسر این دو کتاب را شاهد مدعای خود می‌آوریم و خوانندگان را دعوت می‌کنیم باینکه با توجه بنکاتی که یاد کرده شد آثار شیخ را مکرر بخوانند و بخاطر بسپارند که از عمر برخوردار می‌شوند.

\*\*\*

در تمیم آنچه در مقدمه درباره سخن شیخ سعدی نگاشته‌ایم توجه می‌دهیم که نظم و نثر آن بزرگوار دلالت دارد بر اینکه در آثار پیشینیان تأملی بسزا فرموده و از جهت لفظ و معنی از آنان استفاده کرده است و جز این نمی‌تواند باشد چه هر گوینده ناچار سخن گفتن را از پیشینیان می‌آموزد و معانی را که آنان پرورده‌اند در ذخیره خاطر می‌اندوزد و همه باید چنین کنند و اگر نکنند سخنندان و سخن سرا نخواهند شد و شیخ سعدی گذشته از اینکه مضامین بسیاری از اشعارش از شعرای عرب خاصه از متنبی اقتباس شده پیدا است که بفردوسی و سنایی و نظامی و انوری و ظهیر فاریابی و کلبله و دمنه بهرامشاهی و مقامات حمیدی و موعظ خواجه عبدالله انصاری و منظومه‌ها و کتابهای معتبر دیگر فارسی و تازی اعتنای تام داشته است و از بعضی از ایشان هم نام برده است در گلستان این عبارت دیباچه که می‌فرماید «یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بودی و در حجره جلیس» بسیار شبیه است به عبارت آغاز مقامه نخستین از مقامات حمیدی که می‌گوید «حکایت کرد مرا دوستی که در حضر مرا جلیس و همدم بود و در سفر انیس هم و غم» و قطعه «بس نامور بزرزمین دفن کرده‌اند» در حکایت دوم از باب اول بروش قصیده لامعی از شعرای سده پنجم گفته شده که یکی از ابیاتش اینست

نوشینروان اگر چه فراوانش گنج بود جز نام نیک از پی نوشینروان نماند  
و بسیاری از حکمت‌های باب هشتم شباهت تام دارد به پندهاییکه در ضمن  
حکایات کلیده و دمنه مندرج است

اقتباس عیب شمرده نمی‌شود و کاری است که همه گویندگان کرده و می‌کنند  
ولیکن شیخ سعدی اقتباساتی هم که از دیگران کرده غالباً از گویندگان پیشین بهتر  
ادا فرموده است و نیز اگر اقتباس بسیار کرده قوه ابتکارش نیز بدرجه کمال بوده و  
مقلد هیچکس واقع نشده است مثلاً صاحب مقامات حریری را می‌توان گفت از  
حریری و بدیع الزمان همدانی تقلید کرده است و اسدی طوسی مقلد فردوسی است  
و نظامی از سنایی و فخر گزگانی و فردوسی تقلید کرده است و قصیده سرایان همه  
مقلد یکدیگرند اما شیخ سعدی نه گلستان را بتقلید کسی تصنیف کرده و نه در  
بوستان مقلد واقع شده و نه قصاید و غزلیاتش بتقلید سخن سرایان پیشین است و  
در هر نوع از سخن که وارد شده ابتکار فرموده است.

اما اقتباسها و تقلیدهاییکه گویندگان دیگر از شیخ کرده‌اند بحساب و شمار  
نمی‌آید و حاجت بتفصیل ندارد که هر کس بفارسی نثر نیک و نگاشته و غزل شیوا  
سروده پس از سده هفتم هجری دانسته یا ندانسته شاگرد شیخ سعدی است.

محمد علی فروغی - ۱۳۱۹